

# آموزه های یزدانشناسی در عرفان خراسان

نویسنده : دکتر بصیر کامجو

مارچ 2024 میلادی

جریان یزدانشناسی در تاریخ ایران باستان پیش از پیدایی آئین زرتشتیان در قالب آئین زروانیسم ، میترائیسم ، و پسانها زیر آموزه های زرتشتی ، مانیسیم و مزدکیسم رشد و تکامل نموده و جهان گیر شده است . و نزدیک به چهار هزار و سده پیشتر از پیدایی دین اسلام ، این روند یزدانشناسی جز باورها و تفکرات و اندیشه مردمان جغرافیایی سیاسی حوزه تمدنی قاره کهن و سایر کشور های جهان بوده است .

پس ازین که تازی ها به کشور ایران باستان هجوم آوردند و آنرا اشغال کردند ، نخستین سیاست اشغال گرانه آنها نابودی همه شمول هویت تاریخی و فرهنگی و زبانی این سرزمین بوده است . دانشمندان میهن دوست و خردباوران ایرانی اندیش برای نجات دین و آئین نیاکان خویش به این فکر و ذکر شدند که مکاتب فکری را ایجاد کنند که تا در آن بسترگاه بتوانند داشته های ایقانی و ایمانی و آئینی ، هویت تاریخی و فرهنگی خویش را بگونه ، همسو با روند استقرار دین اسلام رشد و تکامل بخشند و از آن باسلوب نوین نگهداری نمایند .

شیوه یزدانشناسی خراسان یکی از آن مکاتب مهم شناخت الهیات در ایران بود که دانشمندان و خردورزان دور اندیش نستوه و خودشناس ایرانی موفق شدند که روند فکری ای را زیر نام یزدانشناسی در قرن های سوم و چهارم هجری قمری ، زیر نام «عرفان خراسان» ، در خراسان بزرگ شکل بدهند .

مرام ما در این نوشته شناخت نسل نوین از آموزه های خودشناسی و یزدانشناسی تاریخ سرزمین نیاکان ما ازین برهه تاریخی است .

درونمایه غایی پژوهش عرفان (یزدانشناسی) خراسان ، داشتن اراده استوار برای پاک سازی نفس و رهایی از تمام آلودگی های مادی و مینوی است .

این مکتب از روی تأکید بر سلوک کرداری و رنج کشیدن پژوهنده در راه حق ، به یزدانشناسی سلوکی نیز مشهور است .

اینجا تلاش براین است که تا آگاهی و برداشت های پنداری ما را ، درباره آموزه های یزدان شناسی عارفان سرزمین خراسان یا ایران شرقی ، با ایجاز کامل پیشکش نمائیم .

خواجه عبدالله پیرهرات ، در کتاب با ارزش « منازل السائرین » جهت پی بردن به حقایق ذات حق ، کوشیده منازل و مقامات مینوی سیر سلوک پژوهنده راه حق را ، بترتیب ذیل مورد بررسی و تأمل قرار دهد . ب فکر خواجه ، مقامات مینوی سیر سلوک فرآیند یزدانشناسی عرفانی از ده گامه ها تشکیل می شود که هر کدام آن گامه ها ، به ده جایگاه و یا مرتبه دیگر نیز منقسم می گردد و ازینقرار اند :

## اول - منزل بدایت (آغاز) :

یقضه (بیداری و هوشیاری) ، توبه ، محاسبه ، انابه ( بازگشتن ) ، تفکر ، تذکر ، اعتصام (جنگ درزدن) ، فرار ، ریاضت (رنج و مشقت) ، سماع (وجد و سرور).

## دوم - منزل ابواب ( مدخلها ) :

حزن (اندوه و دل‌تنگی) ، خوف ، اشفاق ( ترسیدن و بیم داشتن ) ، خُشوع ( فروتنی از روی خواری و زاری ) ، اخبات ( آرام گرفتن دل ) ، زهد ، ورع (پرهیزکاری) ، تبتل (ترک ازدواج کردن) ، رجاء (امید واری و آرزو) ، رغبت (استیاق و تمایل) .

## سوم - منزل معاملات ( رفتار ها و کردارها ) :

رعایت ، مراقبت ، حرمت ، اخلاص ، تهذیب ، استقامت (ایستادگی کردن) ، توکل ( به امید خدا بودن و تسلیم) ، تفویض (واگذاری) ، ثقه (اعتمادکردن) ، تسلیم .

## چهارم - منزل اخلاق (هنجارهای مورد قبول) :

صبر ، رضا ، شکر ، حیاء (شرمساری و خجلت) ، صدق ( راستی و درستی ) ، ایثار ( فداکاری و قربانی ) ، خُلق (سجیه و منش) ، تواضع ، فتوت ( جوانمردی و کرم ) ، انبساط (گسترده شدن و باز شدن )

## پنجم - منزل اصول (شرعیات ، بنیاد ها و مبادی ) :

قصد ، عزم ، اراده ، ادب ، یقین ، انس (آمیزش و الفت) ، نکر ( یادمان و تذکیر) ، فقر ، غنی ، مراد ( نیت وایه و کام ) .

## ششم - منزل اودیه (جمع وادی ، دره ها بین کوهها و پشته ها ) :

احسان (نیکخواهی و نیکوکاری) ، علم ، حکمت ، بصیرت ، فراست ( ادراک و هوشمندی ) ، تعظیم ، الهام (تلقین کردن) ، سکینه (آرامش و وقار) ، طمانینه ( سکون و متانت ) ، همت (اراده و والامنشی).

## هفتم - منزل احوال ( کیفیت زندگی و کار و بار ) :

محبت ، غیرت ، شوق ، قلق (آشفتنگی و ترس و لرز) ، عطش ( چیره گردیدن بر کسی در نبرد و تشنگی) ، وجد (حالت خوشی گذرا در سالک که با خروش و دست افشانی همراه است ) ، دهش ( سرگشته شدن و رفتن عقل از عشق یا از بی خودی ) ، هیمان ( عاشق شدن و شیفته شدن ) ، برق ( درخشش و درخشندگی ) ، ذوق (شور و خوشی) .

## هشتم - منزل ولایات :

حظ ( بهره ، خوشی و لذت ) ، وقت ( میقات ، مجال و مهلت ) ، صفا ( پاک و روشن ) ، سرور ، سر ( چکاد ، قله و نوک ) ، نفس ( حقیقت هرچیز و جان ) ، غربت ( بیگانگی و دوری ) ، غرق ( فرورفتن و شیفته و مجذوب ) ، غیبت (ناپیدایی و فقدان) ، تمکن ( توانایی پیدا کردن و جاگیر شدن )

## نهم - منزل حقایق :

مکاشفه ( آشکار شدن اسرار بر سالک بدون تفکر و اندیشه ) ، مشاهده ( رویت را مشاهده کردن ) ، معاینه ( کشف و شهود ) ، حیوت ( فرجامیدن و پایان دادن ) ، قبض (گیرش و تملک) ، بسط ( فراخ کردن و گشودن ) ، سکر (مستی و نشئه) ، سحو (رندیدن و مُهر کردن نامه) ، اتصال ( پیوستگی و بهم رسیدن ) ، انفصال ( جدایی و گسستگی) .

## 10 - منزل نهایات (پایان امری یا چیزی) :

معرفت ( شناختن و شناسایی ) ، فناء (بیرون آمدن از خودبینی مبنی بر الزام شکوه و جلال خدایی) ، بقاء (پایدار ماندن و دوام زیستن) ، تحقیق ( پژوهش و جستجو ) ، تلبیس (دسیسه ، نیرنگ و مکر و تزویر) ، وجود ( فرتاش و هستی ) ، تجرید (رهاشدن از قیود مادی) ، تفرید ( گوشه گزینی از مردم و به یگانگی پذیرفتن ) ، جمع ، توحید (یگانه گردانیدن؛ یکتا قرار دادن خدا را یگانه دانستن؛ به یگانگی خدا ایمان آوردن).

**خواجه** عبدالله هر کدام این مقامات مینوی عبوری را به ترتیب و توالی تکاملی ای که در رساله « صد میدان » یا صد منزل که همچو مقدمه ، بیست و هفت سال پیشتر از نوشتن کتاب « منازل السائرین » خلق و ترتیب کرده بود ، این بار با آگهی ژرفتر و بیان نغزتر به رهروان راه حق و آنانیکه با مقامات عرفان عملی سر و کار دارند تقدیم مینماید . و بشرح آن می پردازد .

**خواجه عبدالله** در بیان آموزه های یزدان شناسی عرفانی و تقرب سالک به نورذات حق ، از اسلوبی پیروی می کند که از مذهب فقر چاشنی می گیرد و مشرب سیروسلوک آن به توحید منتهی می گردد. مرام و ماهیت عمل و کلام سالک ( رهرو راه خدا) در همه افق های سلسله شناخت نیز توحید را تعقیب می کند.

**خواجه عبدالله** و پیروان این نگرش عرفانی در توحید تجلی حق را می بیند ، یعنی در گذار سیروسلوک باور و ایقان بر این دارند که بزرگواری ازلی باید شامل حال سالک شود تا این راستینه « بُود» بموازات نورحق در بُعد هستی متجلی گردد.

چنانچه که سعدی بزرگ میفرماید :

رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند      بنگر تا چه حد است مقام آدمیت

زمانیکه سالک از سرحد توحید خارج شد ، نخل وجودی دنیای درونی اش بارور شد از بوهای خوش زندگی ، بخش کیفیات ذات اقدس خود مدد می یابد و مشرب سیروسلوک را ادامه داده ، آنگاه چراغ هدایت در دلش پیوسته در درخشش است .

کتاب « منازل السائرین » شناساننده ده منزل وسد مقام عرفانی است که در فوق از آن تذکررفت ، این مقامات بیانی از منازل و کمالات عرفانی سیر و سلوک است که در اندیشه و رویکرد های فکری **خواجه** به شناسایی گرفته شده است . که خالی از کلام غیر بوده و دارنده نهاد ها ، فروغ ، کلیات و جزئیات عارفان در تاریخ فرزانی خراسان می باشد .

که در این جستار با ایجاز کامل از جمع این مقامات مینوی سالک طریقت جهت خودداری از فزونی سخن از جمع ده منزل وسد میدان مقامات مینوی به بررسی و شرح دومقام مینوی ( **اول بدایات** ) و ( **دهم نهایات** ) می پردازیم و به جزئیات وابسته به آنها اکتفاء می کنیم و عبارت اند از :

### **اول منزل بدایات**

منزل بدایات عرفانی، اولین فاز در سیر و سلوک عرفانی است. در این فاز ، سالک به دنبال شناخت خود و خدای خود است. **منزل بدایات**، فاز مهم در سیر و سلوک عرفانی است. سالک با گذراندن این فاز ، آمادگی ورود به فاز های بعدی را پیدا می کند.

" انسان به نهایات - فنا و بقا و در نهایت توحید ناب - نمی رسد؛ مگر این که بدایات را بگونه درست پشت سر گذارده باشد و سپری کردن سالم بدایات، تنها در شکلی است که .

اول - نیت کامل باشد و هر کاری تنها برای خدا انجام شود؛

دوم - از آداب و آئین عقل پذیر تاریخی پیروی کامل شود و هیچ کاری انجام نشود؛ مگر این که در آئین و رسوم وارد شده باشد؛

سوم - نهی الهی جدی گرفته شود؛

چهارم - در مواجهه با مردم ، آزر و گرامش آنها نگهداری شود و با شفقت و مهربانی، با آنها سخن گفته شود .

پنجم - از هر کس و هر چیز که وقت را از بین می‌برد، مسافت گیرد و از هر کس که قلب را به فتنه می‌اندازد، دوری کند " (2)

بدایات ( آغاز و شروع و ابتداء ) یکی از مقوله های عرفانی سرگذشت سالکان خداست و آنچه در ابتدای سیر ، سالک خدا ، آنرا باید پاسداری کند . درستی بدایات عبارت از اقامه امر است بر مشاهده ارادت و پیروی روش و آداب .

### **چنانچه نظامی گنجوی می فرماید :**

هدایت چون نباشد در بدایت

بدان محروم ماند از عنایت

### **بقول عطار نیشابوری :**

چندانکه سالکانت ره پیش و پس بریدند

در پیش و پس دویدند بودند در بدایت

در تفاسیر عرفانی (یزدانشناسی) دانشمندان خراسان منزل مینوی بدایت را در سیر سالک بسوی ذات حق به درخت سرو تشبیه کرده اند که " مظهر خُرمی ، راستی و وارستگی است . به این اعتبار که از قید کجی و ناراستی و پیوستن به شاخ دیگری فارغ است . درختی که میوه میدهد زیر بار علاقه میوه است ، سرو میوه ندارد از این جهت آزاد است .

### **حافظ بزرگ گوید :**

زیر بارند درختان که تعلق دارند

ای خوشا سرو که از قید غم آزاد آمد " (3)

بدایت وجد سالک ، آگاهی و بیداری و تنبّه است و زیرساختی ست برای گرایش او بسوی خدا . این مقام مینوی سیر سلوک عرفانی ، خود دارای ده جزء یا جایگاه بوده که باری در فوق از آن تذکر رفت و قرار ذیل اند:

1 - یقظه (بیداری و هشیاری ) ، 2 - توبه ، 3 - محاسبه ، 4 - انابه ( بازگشت بسوی خدا ) ، 5 - تفکر ، 6 - تذکر ، 7 - اعتصام ، 8 - فرار ، 9 - ریاضت ، 10 - سماع ؛ که با ایجاز به شرح آن می پردازیم :

## **1 - یقظه (بیداری و هوشیاری) :**

برای سیر الله و خلیفه الله شدن سالک ابتداء منزل « یقظه » را بگذرانند. این مرتبه ، گام سیر و سلوک برای قدس کردن روان و پاکیزگی نفس و دوری از آلودگیهای دنیوی و منزله ساختن دنیای درونی است.

### **بقول خواجه عبدالله پیر هرات :**

" نور یقظه اولین نوری است که به قلب سالک میرسد و قلب سالک بدان منور میگردد این نور به سالک زندگی می بخشد و او را برای ترک نور تنبیه آماده می کند " با این نور سالک رو به حق براه می افتد شب و روز آرام ندارد . چون بمقام و موقعیت خویش پی برده و از تمام جهات ناپسند نیاز های نفسانی و شهوانی واقف شده و در پرتو آن نور، خیانت نفس خویش را مشاهده می کند و برای بهبودی وجود مینوی اش در دلهره است . تلاش می دارد تا دل را از کینه توزی ، خشم و کدورت و خیانت پاک سازد. و با اراده ملکوتی پویش خود را از کردار بیهوده ، ترهات و تمایل بی مقدارنجات دهد. در آن مرتبه دل سالک از نور عقل کامیاب و از برکات مینوی بهره مند گردیده و تمیز دادن ابعاد (سویه ها) بی انتهای بزرگی حق مشهود او شود .

منزل سلوک یقظه (بیداری و هوشیاری) سه چیز است :

1- انگاره دل به نیکی ها . و شناختن نیکی ها به سه چیز پاک شود. : ( به نور خرد ، به نگرینستن به برق منت ، به پند گرفتن از مردم درد دیده ) .

2 - تمیز دادن درست خیانات و کژی ها و آگاهی بر پیامد ها و آمادگی برای تدارک آن . شناختن پلیدی ها و کنه زشت لغزش های اخلاقی به سه چیز بهبود پذیرد . : (به بزرگداشت ذات حق ، به شناختن جان و دل ، به شناختن فرونی کاستی ها ) .

3 - شناختن ارزش وقت در دائره ادب و آئین ( به اجابت انگیزه های آزر و گرامش ، به هم نشینی باشایستگان ) انجام می پذیرد .

## **2 - توبه :**

**توبه دومین قدم در منزل بدایات ، توبه از گناهان و نافرمانی ها است.** سالک راه حق باید با توبه، قلب خود را از آلودگی های دنیوی پاک کند و آماده دریافت نور الهی شود. مفهوم لغوی توبه تنها بیان کلماتی چند که بیانگر پشیمانی و اقرار به ندامت باشد نیست ، بلکه به مفهوم بازگشت بسوی خدا است . بازگشت از ناسازگاری به سازگاری و از خلاف امر حق به امر حق از سهو به راستی می باشد.

از این نگاه توبه زمان بسیار مغتنم برای ترک فساد و تباهی و جبران گناهان، گذار از بازدارنده ها رشد کمال مینوی ، خروج از لجنزار دهشت زای فسق و فجور و ورود در راه هدایت و رستگاری و بازگشت به درگاه یگانگی خدا است.

تا بدینوسیله سالکان راه خدا دل را از زنگار گناه بزدایند و جان و روان را از هر پیوند و آلودگی رها سازند و آنرا جایگاه پاکیزه و مکان مهر و دوستی و نور خداوند گردانند .

آنهائیکه ارزش گوهر ناب راستی ها و درستی های سیر سالک راه حق را در مراتب و فازها روگردانیدن از پوچ بحق درک نکرده اند ، در مراتب نازل سیرسلوک گیرمانده اند - تنها در شکل خیال قشری بوسیله « خواست آمرزش بزبان » بدون ژرفا فاقد درونمایه و تهی از نقش زیربنایی و دگرگون شدن اقدام می کنند به این مفهوم که هنوز سه قرار اخلاقی :

1 - ترک گناهان ،

2 - پشیمانی به دل ،

3 - آهنگ کردن باراراده در نفی گناهان ، در وجود آنان متجلی نگردیده است .

توبه از دید گاه خردمندان و مفسران و روایتگران و متکلمان و علمای علم اخلاق از ارزش بس بزرگ و والای برخوردار است مگر درویشان و یزدانشناسان درک و نگرش ویژه به آن مبذول داشته اند . از اینرو یکی از جستارهای مهم در یزدانشناسی کرداری و مقامات منازل سیر و سلوک و رسیدن به مراتب تقوا و پاکدامنی ، توبه است.

بعقیده خواجه عبدالله : توبه نشان راه است ، و سالار بار ، و کلید گنج ، شفیع پیوند ، و میانجی بزرگ و قرار قبول و سر همه شادی . مگر در مورد خلاف و نافرمانی حق میگوید که :

" گنهکار باید در وقت خودسری به سه چیز نگاه کند .:

1 - به زوال وجود از مقام پاکدامنی ،

2 - به شادمانی کاذب هنگام سرپیچی ،

3 - به اهمال و تکاهل و تهاون و غفلت که نسبت به تدارک و تلافی سرکشی و خودسری هست با اینکه گنهکار می بیند ذات حق بیننده کردار و کنشهای او است .

پیمان توبه مستلزم سه بنیاد است :

1 - ندامت برای قلب ،

2- پوزش خواستن برای لسان ،

3 - اقلاع ( باز ایستادن از کار ) برای سایرهم و ندان وجود . "

توبه در فرآیند سلوک از دیدگاه اسلوب تفکر و اندیشه توبه کنندگان نیز دارای درجاتی ست مانند : توبه همگانی ، توبه میانه ، توبه ویژه .

راستینگی توبه نیز در سه مفهوم کوتاه می شود :

1 - تعظیم جنایت (در نگرستن به گناه و رویداد)

2 - اتهام توبه [ دانستن اینکه درخواست بیننده ادق ( دقت ، باریکتر ، نازکتر) بر هیچ کار نیکی مسبوق نیست ] .

3 - پوزش خواستن از خلق (نیک شمردن آنچه را خدا نیک شمرده و زشت دانستن آنچه را خدا زشت دانسته است) .

به این سلسله ، سرائر توبه عبارت اند از :

**امتیاز تقوی از گرامی داشتن به نفس** که این کردار باارزش سالک برای تخفیف و ناتوان کردن نفس است بجهت انقیاد نسبت به اوامر ذات حق ؛ دیگری **فراموشی گناه ؛ وسومی توبه از توبه** ( تازمانیکه توبه های سالک جنبه نفسانیت داشته در آن کردار، خرابی وجود دارد . توبه راستینه سالک زمانی آشکار می شود که توبه ربانی در او متجلی گردد ) می باشد.

**خواجه در پایان بحث توبه می فرماید :**

" مقام توبه بی پایان نمی رسد مگر وقتی توبه منتهی شود بتوبه از ماسوای حق ، پس توبه از رؤیت همان توبه که باز انگیزه است ، پس توبه از رؤیت همان انگیزه " . (4)

توبه و استغفار در دانش یزدانشناسی جای بلند و شایسته را کسب می کند . **مولوی بزرگ** پیشکش مسئله توبه در «مثنوی معنوی» را به مناسبت های مختلفی ژرف آموزی نموده و بویژه توبه راست و درست را بگونه جالب ، همه شمول به بیان گرفته است . (5)

مولوی توبه را بازگشت از گناه و نافرمانی و روی آوردن به خداوند پاک می داند.

توبه یک آغاز دوباره است و پیشامدی برای انسان است تا از گذشته نادرست خود پشیمان شود و زندگی جدیدی را آغاز نماید .

توبه تنها به مفهوم واگذاشتن گناه نیست، توبه آوردن تغییر در دنیای درونی و دگرگونی روان سالک است .

**مولانا** همچنین در مثنوی معنوی به اهمیت امید به بخشایش خداوند اشاره می کند. او یقین دارد که خداوند پاک بسیار مهربان و بخشنده است و توبه بندگان خود را می پذیرد.



**حافظ شیرازی** قابل توجهی مسئله توبه را در سی و دو بیت از دیوان خود به بیان گرفته است :

در تاب و توبه چند توان سوخت همچو عود

می ده که عمر بر سر سودای خام رفت

اساس توبه چو در محکمی چو سنگ نمود

بین که جام زُجاجی چه طرفه اش بشکست

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ

تو در طریق ادب باش گو گناه من است ... (6)

\*\*\*\*

### 3 - محاسبه (رسیدگی و بررسی امری) :

استنساخ کردار سالک جهت رسیدگی به حساب است . یعنی توییح و سرزنش کردن سهو نفس و سرکوب نمودن کردار اشتباه آن است .

کردارهای ناجایز و خلاف در قلب سالک جای پای منفی گذاشته و آنرا مکدر مینماید ، مگر او با شمارش و سنجش دقیق متوجه مفهوم زشت کردار خلاف شده باحسن نیت و رفتار پاکیزه و رفتار و کارهای نیک آنرا جبران می کند.

در امر بررسی و باز شناسی سلوک رفتاری و کرداری ، سالک راه طریقت باید سه مقام عمل سیر را مورد دقت قرار دهد:

1 - **مقام شناخت مقایسه** : توجه به جنایات و نافرمانی های بنده سالک و خوبیهای که خداوند به او ارزانی کرده روی آورد ، و ارزش متفاوت این دو بنیاد را تمیز دهد .

2 - **مقام شناخت منت خدا** : اینست که سالک بداند آنچه از پرستش و نیایش بردوش اوست منتی است از ذات یکتا بر او ، و بفهمد که چگونگی مرمت و تهذیب او به ادای واجبات است .

3 - **مقام شناخت خشنودی حق** : سنجش سالک در این مقام کم بها دادن خشنودی نفس به انجام امری و اهمیت شناختی امری که ذات خداوند در آن شادمان باشد. جهت امری که نفس در آن خوشدل باشد ذات یکتا خشنود نیست . و میگویند :

" ... سالک وقتی از انجام رفتاری بیان خشنودی نمود آن بیان خشنودی بیانگر از آنست که هنوز سالک بمقام خداوند و عزت کبریائی او آشنائی فرآورد نکرده و نمیداند کسی نتواند داد پرستش پروردگار و بندگی او را بجای آرد . " (7)

#### 4 - انابت (پشیمانی) :

انابت مرتبه دیگری از سیرسالک بسوی خدا است . انابت باز گشتن از کار های بد بسوی ذات هستی و از غفلت بسوی ذکر است . انابت بازگشت از کل است بسوی آنکه کل از آن اوست . انابت ترک سماجت و ملازمت استغفار است .

انابت بالا تر از مرتبه توبه است ، سالک در توبه رو از گناه و نافرمانی و لغزشها برمیگرداند در مقام انابت روبرو خدا دارد. توبه در رفتار و کردار نمایان است و انابت در کردار نهانی و امور وابسته به دنیای درون چم دراموری که بین بنده و خدای بزرگ است .

انابت قلب را از تاریکی های شبیهه ، بیرون آوردن است . چم سالک گنهکار پریشان روزگار با ترک گناه و تزکیه قلبی و پاکدلی در او، دست انابت به امید اجابت بدرگاه ذات بی همتا بردارد.

بنقل از تاریخ بیهق ص 81 ، در فرهنگ فارسی معین آمده : " وزاد آخرت را طعام و شراب نیست که ایمان و عمل صالح و توبه و انابت زاد آخرت است " .

#### 5 - تفکر :

تفکر در ادبیات فارسی و مدارک عرفانی (یزدانشناسی) خراسان و اسلام در موارد مختلف شناخت بکاررفته است .

تفکر: تملک دل است در مفاهیم اشیاء برای درک مسئله ، اندیشه کردن ، اندیشیدن ، تأمل کردن و نگاه کردن در چیزی ، درک سرشت و دل بستگی و قدرت ترکیب و پیوند پدیده ها ، در بسته تکامل و تغییر بسوی بودن و شدن اشیاء و غیره می باشد.

چنانچه فردوسی این بزرگمرد خردمند اهمیت اندیشه و تفکر و خرد را در شناخت هستی و آفرینش جهان چه شایسته بیان می کند :

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

خرد چون یکی خلقت ایزد یست

از اندیشه دورست و دور از بدیست

تو چیزی مدان کز خرد برترست

خرد بر همه نیکویها سرست

خرد جوید آگنده راز جهان

که چشم سر ما نبیند نهان

خرد چشم جانست چون بنگری

تو بی چشم جان آن جهان نسپری (8)

در میان موجودات زنده ، آنچه انسان را از دیگران متمایز ساخته ، داشتن قوه تفکر و درک کلیات است. انسان بمدد قوه تفکر مغزش می اندیشد و تأمل می کند و پیوستگی مادی و مینوی جهان هستی را می شناسد. و بوسیله همین قوه تمیز ، ذهن را از بند دایمی دایره دورانی سُهش مجازی مجرد رها می کند و به دنیای راستین جدید - هستی ، پیوند می دهد.

**بقول مرشدان و بزرگان دین پیامبر اسلام** در مورد اهمیت و ارزش تفکر فرمود :

" یک ساعت تفکر بهتر از یک سال پرستش است و تنها کسانی به این مقام می رسند که خداوند آنان را به نور ببینش و خرد و یکتاپرستی ویژگی داده باشند ."

از امام صادق نقل شده است :

" فکر و اندیشه و آئینه خوبیها و پوشاننده بدیها و روشنی بخش دلها و موجب خوشخویی گشادگی صدر(سینه انسان) می شود. به وسیله تفکر ، انسان به خوبی روز رستاخیز و پایان کارش آگاه می شود و بر آگاهی و دانشش افزوده می گردد و هیچ پرستشی بالاتر از تفکر نیست " .

دانشمندان دینی در تفاسیر مفاهیم کلامی هر مقوله و واژه دانشی تلاش بر این دارند که تا بار ارزشی مسئله را به مشیت خداوندی پیوند دهند و آنرا یکسره در دایره دین اسلام کرانمند سازند .

اما مغز سخن در این باره رنگارنگ سازی هر مقوله دانشی به واژه های دین اسلام نیست ، بلکه تفسیر قوه تفکر و قدرت تمیز و شناخت خرد انسان و مزیت و امتیاز آن در زندگی بشریت مورد توجه می باشد.

اگر اندیشه امام صادق بزرگوار را که در فوق خواندیم به بررسی گیریم ، که فرمودند .:

" به وسیله تفکر ، انسان به خوبی روز رستاخیز و پایان کارش آگاه می شود ... " .

در نظر بگیریم باید گفت که واژه رستاخیز در فرهنگ پربار فارسی بمفهوم زنده شدن مردگان تفسیر شده است. زنده شدن یک موجود پس از مرگ . این مقوله دارای مفهوم دینی است. رستاخیز مردگان یک بنیاد اعتقادی در معادشناسی ادیان ابراهیمی ( اسلام ، یهودیت و مسیحیت ) می باشد .

بانگش عقلانی رسالت هر دانشمند خرد ورز آن خواهد بود که در مورد تمجید و ستایش از قوه تفکر ، قدرت تمیز و خرد انسان و یا هر معرفت تجربی و علمی دیگری که در جهان بشریت عرض وجود می نماید ، بایست در گفتگوها و مشاجره عقلانی درین بخش ، نمک اندیشه و یا یقین دینی خویش را افزوده نه نمایند.

چنانیکه امام صادق بخشایش خداوند بروی ، در تمجید تفکر و مزایای تفکر - تنها برداشت دینی خویش را از آن واژه بیان می کند . اما در باز کاوی و تأمل ارزش تفکر و قوه قدرت تمیز در شناخت جهان خلقت و آفرینش سخنی نه می گوید .

اهداف دانش امروزی و فردای بشریت نزد دانش پژوهان بگونه ایست که دست آورد های شناخت و آگاهی بشری رابه سود انسان و در جهت خوشبختی وی سوق دهد .

نباید با نگرش های دینی غیر دانشی ، قدرت تفکر و بینش تکامل پذیر رشد و آگاهی انسان های امروزی را با اتکاء به برداشت های غیر عقلانی یقینی و پرستشی کهنه پرستانه ، بسمت بیان سخنان بیهوده ، گورستان ، زنده شدن مرده ها ، عذاب قبر و روز قیامت ، جن واجنه ، اهریمن و ابلیس و غیره سوق داد.

هر قدر ما در مورد انسان شهروند تفکر نمائیم و زندگی خویش را بر بنیاد تفکر و خرد ، باز از نو آباد کنیم به همان اندازه می توانیم خوشبختی و شکیبایی و بردوباری و آزادی و امنیت و آسودگی را برای انسانهای همزیستگاه خود سازگار و یارمند می گردانیم .

برای روشنی مسئله مورد بررسی نمونه ای را پیشکش شما می نمائیم :

دولت و کشور عربستان سعودی در جولانگاه بین المللی خویشتن را میراث دار دین اسلام و گهواره پیدایی پیامبر اسلام می داند . اما این کشور در 14 سده پسین نتوانسته یک دانشمند واقعی دینی در پهنه جهانی تقدیم مسلمانان نماید.

این مردمان خردمند ایرانی تبار (تاجیک و پارس و گُرد) بودند که با اتکاء به درون مایه فرهنگ چندین هزار ساله خویش ، نقش برجسته ای را در رشد و تکامل دین اسلام و مذاهب : فقی ( حنفی ، مالکی شافعی و حنبلی ) و کلامی ( ماتریدی ، اشعری ، اثری و معتزلی ) و جنبش های فکری دیگری ایفاء نمودند .

نزدیک به کل ، پیدایی و رشد دانش و شناخت همه جریانات فکری ، فرقه ها ، نگرشها و راهکار های اسلامی ، از زمان امام بزرگ گرانمایه ابوحنیفه نعمان (699 – 767 م.) تا کنون مرهون اهتمام ، تقلا و تلاش دانشمندان و خردورزان ایرانی نژاد بوده است .

پس اکنون به این نکته می رسیم که عربستان سعودی در رشد و تکامل و ترویج دین اسلام کدام نقشی نداشته است . نقش این کشور تنها سوء استفاده ناجایز از دین است و آن بدست آوردن سود سرسام آور از زائرین مکه و مدینه می باشد . سالانه در زیرپشتیبانی و نگهداری مستقیم نیروهای رزمی آمریکا ، خاندان آل سعود سالانه ده ها میلیارد دالر از راه پیداوار بانک مکه درآمد دارد . این پول در راه بهبودی زیست مسلمانان جهان استفاده نمی شود.

بلکه این پول باد آورده به جیب شیخ های تازی می ریزد و کیف پولش را همین خاندان آل سعودی می کنند . مگر غم و درد و ناله و جنگ و خون و خشونت و تقویه تروریسم و اسلامگرایی که ناشی از سیاست غیر اخلاقی و غیر انسانی رژیم خود گردان عربستان می باشد ، بسود کشور های مسلمان فقیر و بویژه یمن و سودان جنوبی و غیره می شود .

چرا اینگونه است ؟

زیرا سیاست رژیم شاهی عربستان سعودی بگونه ای است که باید همه ساله ده ها میلیون دالر را در کشور های مسلمان عقب نگهداشته شده و فقیر و غریب سرمایه گذاری می نماید ، و مساجد و مکاتب

دینی تعمیر می کنند و در آنها شاگردان بنیاد گرای دینی و ملا و مولوی تربیه می نمایند . و ازین راه چنین کشورها و فرقه ها را بسمت اسلامگرایی و جنگ و قتل و کشتار ، بیم و دهشت و ترس می کشانند . کشور عربستان و آمریکا ازین شیوه سیاست سود آور ، بهره زیادی بدست می آورند .

اول - از یکسو هر قدر کشور های مسلمان در مساجد دینی ملا و مولوی و چلی و طلبه تولید نمایند . به همان اندازه این رهبران دینی با تبلیغ و ترویج سنت های بنیادگرایی اسلامی ، مردمان متدین این کشور ها را به زیارت مکه آماده اعزام می سازند . این سیاست بی مصرف به نفع عربستان سعودی تمام شده و سالانه میلیارد هادالر را ازین راه بدست می آورند .

دوم - از سوی دیگر طالبهای تربیه شده دینی در مساجد و مکاتب در حقیقت سربازان اجیر کور نهاد های سرمایه نیز هستند . دولت آمریکا در چهل سال اخیر سیاست خویش ، آشکارا ازین نیروهای تروریست اسلامگرای مجاهدین ، القاعده ، داعش و طالبان ، برای تأمین منافع ملی خویش ، استفاده ای ابزاری نموده است .

چنانچه ما دیدیم که آمریکا در تهاجم شوروی ها به خراسان - افغانستان از مجاهدین (اسلامگرا ها ) کار گرفت . در جنگ های سازمان یافته و ساختگی طالب مقابل دولت پشتونی دست نشانده (کرزی و احمدزی) در بیست سال تمام سود راهبردی بدست آورد .

همین گونه در جنگ سوریه آمریکا برای سرنگونی رژیم بشار اسد رئیس جمهور سوریه از تروریستهای القاعده و داعش کار گرفت . پس ما می بینیم که عربستان سعودی مولد تروریسم ، جنگ و جنایت در کشور های مسلمان برهبری نهاد های سرمایه جهانی می باشد .

بنأ این کالای فرسوده و تاریخ تیر شده دیگر کدام خریداری ندارد که عربستان برای ما مساجد اعمار کند و در آن تاریک خانه ها برای ما ملا و مولوی طالب غیر دینی و آدمکش تربیت کند . و آن ملا و مولوی و طالب در مدارس و مجالس ، فکر جوانان را بسمت و اسپرگرای ، بدبینی و بیدینی ، جنگ و جنایت و وحشت و دهشت و ترس و ... بکشاند . این دیگر امکان ندارد . باید سرنوشت خود را خود رقم زنید ، بر سرنوشت خود خود شما حاکم شوید . تماشاکننده نباشید جز روند پرتموج روزگار باشید .

دوستان ! عصر ما دوره روشنگری و روشن بینی و روشن سازی ذهن انسان شهروند و دوره کار آگاهی هوش مصنوعی است .

اراده کنید ! ما در فضای امن و آرامش میتوانیم در یک جامعه پهلوی هم بدون دغدغه زندگی مسالمت آمیز داشته باشیم . این روشن است که هر قدر انسان مصون و آرام زندگی کند و جای کار و خانه و سایر نیازمندی هار داشته باشد ، به همان اندازه با سرشت پاکیزه مشرف به گفتار نیک ، رفتار نیک و پندار نیک بوده و به خدای خود و به فامیل و خانواده و جامعه خود عشق می ورزد .

من با نگرش امام صاق بخشایش خداوند بروی ، که در مورد قوه تفکر و رستاخیز ، سخن رانده بود کدام ایرادی ندارم . اما نگرش من در این زمان از مسئله بگونه ای بود که در فوق متذکر شدیم .

**خواجه عبدالله** میگوید : " تفکر جوینده روشن بینی است برای درک شایسته ، و آن بر سه گونه است  
1 - فکردر گوهریکتاپرستی ، 2 - فکر در چیزهای نیکو و نغز کار ، 3 - فکردر مفاهیم کردار و سرگذشت ... ؛ به عقیده وی - سالک از فکر در گوهریکتاپرستی رهایی می یابد به سه چیز :  
1 - به آگاهی از ناتوانی خرد ، 2 - به یأس از وقوف به نهایت ، 3 - بدست گرفتن رشته سرفرود آوردن - بدرک بزرگی ذات آفریدگار ... " (9)

## 6 - تذکر :

مقام تذکر فازهای سیرمقام تفکر سالک است ، تفکر جستن است و تذکر وجود است ، تفکر قبل از بدست آوردن مراد است تذکر پس از آن ، متفکر در جستجوی دلخواه است ، متذکر دل خواسته را یافته بیاد اوست .

سه چیز اساس و پایه تذکر است :

1 - برخیزانیدن از اندرزا و پندها ، 2 - بینادل شدن از چگونگی راه حق ، 3 - بهره مند شدن از سود فکر ؛

روشن بینی و آگاهی یافتن بسبب پندآموزی از اتفاقات ناجایز است ، سالک اتفاقی می افتد پند می گیرد و تذکیروپند و اندیشه را که می شنود تشویق می شود ، و اینهمه سازه ها و چگونگی زندگی به او زیر مایه تفکر می سازد و از ژرف نگری و تفکر بهره می برد . بینشمندی ای که از اندرزا و پندها بدست می آید به نگاه یزدانشناسان (عارفان) وابسته بوجود خرد و نور فرزانی است .

این منزل و مقام تذکر بهره مند شدن سالک (روینده راه خدا ) از سود اندیشه و تفکر در وقتی رخ میدهد که خواب و خورکم ، وابستگی و تمایل از آز و افزونخواهی بریده ، آرزوی دنیوی تمام ، و دل به بزرگی و ارجمندی متمایل باشد .

عارف بزرگ مرد **حافظ شیرازی** مینویسد :

خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد

آنکه رسی بخویش که بیخواب و خور شوی

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

\*\*\*\*

## 7 - اعتصام (جنگ زدن ، خود را از گناه باز داشتن) :

رسالت روحانی سالک در این مقام معنوی سیرطریقت ، خود را از گناه نگهداشتن ؛ اراده باز ایستادن از نافرمانی به امید و مهربانی و کرم خدا ؛ نگهداری خویشتن را از گناه و دوری و پرهیز از کردار ناروا و بی دینی است .

دست انداختن به چیزی در راستی مبادرت کردن به رسن خدا است . رسن در ادبیات عرفانی بمفهوم ریسمان و پیوستگی آمده است . یعنی همه وسائلی که خداوند برای رهنمایی و هدایت انسانها فراهم فرموده از ارسال رسل الی انزال کتب آسمانی ، اوامر و احکام ، ممکنه ها و واسطه هستند که بندگان بحق مربوط شوند و در این سلسله همه میتوانند تحت عنوان رسن قرار گیرند .

**خاقانی شروانی** در وصف مقام اعتصام چه خوب میگوید :

آن ریسمان فروش که از آسمان سروروش

کردی بریسمان اشاراتش اعتصام

از نگاه عرفان یا یزدانشناسی اخلاقیات و پرستشها و نیکوییها و مکارم و یا هر نشانه و وسیله عمل و کرداری که زمینه قرب سالک جوینده را به مرام فراهم می کند زیر نام مقود خدا قرار دارند .

**خواجه** در مورد اعتصام بالله میگوید :

" اعتصام بحبل الله مبادرت کردن بر نیایشها و مراقبت بودن بر اوامر الهی و اعتصام بالله ترقی از هر موهوم و رهایی یافتن از هر تردد است "

بقول عارفان آنهاست که به قول و قرار حق اقرار کنند ، سنگپایه کردارشان بر یقین و مروت گذاشته شده باشد ، نسبت به اوامر و نواهی خدا پاس میگذارند و در سیر و سلوک بنسبت تقرب تام ایکه بذات اقدس الهی دارند این مقام به حبل (رسن یا ریسمان) الله المتین (موقر) تعبیر میشود .

**انوری ابیوردی** در مورد چنین میگوید :

در دین چو اعتصام بحبل المتین کنند

آن به که مطلع سخن از رکن دین کنند (10)

## 8 - فرار :

فرار در ادبیات فارسی بمفهوم : گریختن و دویدن، جهش بمقام قرار و پابرجایی و آرمیدن ، نجات جان از چگونگی ناگوار نا آسوده بسوی آرام دادن ، استیگان و استواری ، آسایش وجود؛ فرار چم ادامه دهنده سیر و جهش است به ایستگاه پایداری مقام نهایت ... ولا غیر بیان شده است .

در سلوک عرفانی فرار مقابل قرار چم رسیدن بمقام آرمیدن است ، و فرار از آن چیزهای نغز و نیکو است که در راه برای سالک پیش می آید و سالک به وسیله آن از لغزش و اشتباهات در امان و مسکون می نماید .

مقام مینویی فرار برای سالک آرامش روان می بخشد و در آن مرتبه از سیر آئینه دلش هدف را یکی نشان می دهد .

اساساً ما در هر مقامی باشیم چه مقامات مینوی و چه مقامات نفسانی پیوسته در فرار خواهیم بود و قرار و آرامی نخواهیم داشت زیرا زندگی در این جهان ناسازگار و پیچیده و سیر در عالم سلوک لازمه‌اش بیقراری و فرار است الا اینکه اگر کسی در آفاق سلوک بیقراری روانی کشید نتیجه‌اش این می‌شود که به قرار و آرام برسد و آرامشی در وجود او فرآورده گردد.

در گفته **خواجه عبدالله** :

دشمن بیرونی و درونی سالک رونده راه خدا ، نفس است . از اینرو دنیای نفس بن مایه فرار در سیر مقامات مینوی است . زیرا نفس و نیاز های نفسانی بیم ها و لغزشهای بیشماری را متوجه رهروان راه حق میسازد . از آنها گریخت ، رو بذات یکتا فرار کرد . " فرار بسوی ذات یکتا برای این است که سالک از لباس هستی و امی خارج گردد بسر بندگی که ترک خود پرستی است برسد وجه رب را دریابد بقاء ابدی پیدا کنند . " (11)

## 9 - ریاضت ( سختی و ممارست ) :

یقین به سختی و مجاهده یکی از مقامات ویژه سیر و سلوک عرفانی می باشد . سختی در فرهنگ ادبی خراسان بمفهوم رنج ، الم ، درد ، دشواری ، مرارت و یا کوشش با رنج و مشقت تفسیر شده است . و یا در مقام کردار به مفهوم آزار و آزار پذیری آمده است . و یا تاب آوری به شداید و کارهای توان فرسا برای تهذیب نفس ، و در بسا موارد انجام گماشتگی های کرداری سختی را بمفهوم - تربیت شده ، آموزش یافته ، رام شده نیز بکار برده اند .

**خاقانی شروانی** در مورد میگوید :

گفتم هوا به مرکب خاکی توان گذاشت

گفتا توان اگر به ریاضت کنیش رام

**خواجه عبدالله پیرهرات** در آگاهیدن سختی چنین میگوید : " تمرین دادن نفس برای قبولی راستی سختی است . چم جلوگیری کردن نفس جانوری است از پیروی شهوت و تند خویی و خودگرایی و آنچه وابسته به این قواء است . "

در مراتب سلوک مجاهدت در برابر خواسته های نفس برای رسیدن بمقام راستی است و این مقام جای امن ایست که نفس را در سیر سلوک بجای که تسلیم خواست ذات یکتا شود می رساند .

به این اساس شماری از عارف ها و صوفیه در مقام سختی کشیدن سیر و سلوک به همین بهانه برخلاف میل نفس ، رفتار فشار آوردن و سختی دادن به تن را قبول کردند و آمده شدند که دیگران سرشت و منش حقوقی و شهروندی ایشان را لگدمال کنند و برای مبارزه در نفی غرور و وقار خویش به انجام فسق و فجور خودنمایی می کردند و برخی هم برای کوبیدن نفس تن به گدائی میدادند .

بفکر **خواجه عبدالله** : " رنج کشی و مجاهدات در منازل سلوک عرفانی بر اساس درجات افراد مختلف است . و هر مقام مینوی سیر سلوک ، رنج کشیدن ویژه ای بخود دارند .



- رنج کشی همگانی : تهذیب اخلاق است بدانند ، پاک سازی کردار است به یکرنگی و کرنش کردن حقوق است در داد و ستد .

- رنج کشی ویژه : بریدن تفرق ، بریدن التفات و باقی گذاردن دانش است در جایگاه خود .

- رنج کشی ویژه ویژه : که خود نیز دارای سه جزء مقامی سیر سالک است و از جمله :

1 - مقام تجرید شهود - سالک در مقام تجرید شهود در سیر اسماء ، سرشت وزابها است ، او هنوز رهایی از دو رنگی و دو بینی بدست نه آورده ، انجام این مقام زمانی رخ میدهد که او به فناء کامل نائل از دوگانه پرستی آزاد شده باشد.

2 - مقام همبارش - مقام بلند مبیانت ، مقام افکندن تعینات (بهره ها) و مقام افراد شهود حق ذات یکتا است جائیکه سالک از تعینات بیرون می آید حق را مشاهده می کند .

3 - مقام زدایش معارضات (دشمنی) و متوقف شدن جایگزینی ؛

- زدایش رقیب اینست که سالک از تقابل اسماء و سرشت وزابهای ذات الهی بگذرد و بمقام همبارش ارتقا کند .

- نفی هم چشمی اینست که سالک نیایش کند بی نظر و بی غرض . این مقام وقتی به سالک پیش می آید که سالک بمقام همبارش برسد چم نفس او بمقام سلم رسیده باشد . تا وقتی که نفس در دنیای درون وجود فرمان می راند ، ممکن نیست که کسی بتواند کاری بی نظروبی غرض انجام دهد . بنا براین متوقف شدن مبادلت وابسته به آن کسانی خواهد بود که در مقام فناء نفس هستند . " (12)

## 10 - سماع :

در ادبیات فارسی واژه سماع بمفهوم : شنوایی ، شنیدن ، شنودن و گوش فرا داشتن ، هر آواز که شنیدن آن خوش آید ، مجلس آهنگ و ساز و بزم آواز ... بکار رفته است چنانچه نخبگان ما :

خاقانی شروانی میگوید :

پیش از آن کز پر نشاندر مرغ ، صبح آید برقص  
برسماع بلبلان عشق ، جان افشاندند اند

عطار نیشابوری میگوید :

ز آرزوی سماع و شهادت و می  
از همه عاشقان فغان برخاست

سعدی میگوید :

عشرت خوش است و بر طرف جوی خوشتر است  
می بر سماع بلبل خوشگوی خوشتر است

**فرخی میگوید :**

شبی که اول آن شب سماع بود و نشاط  
میانہ مستی و آخرامید بوس و کنار ( 13 )

سماع در فرهنگ عرفانی خراسان بمفهوم خواندن چکامه و سرود ، ذکر شنیده شده ، آواز و شهرت ، آواز و بانگ خوش تفسیر شده است. در رویکرد های فکری **خواجه** عبدالله سماع آگاهیدن دیگری بخود می یابد . او میگوید :

" راستینگی انتباه سماع است " سخن **خواجه** به این مفهوم که کلام برای شنونده دلنشین و اکنش بخش و پذیرنده گردد و آن کنش فرآورده شده انتباه باشد بنظر **خواجه** مقام سماع است . چم گسیختگی دل از مخلوق .

و توجه سالک بسوی پروردگار . **وحافظ** نیز به همین سماع اشاره می کند و میگوید :

**در سماع آی وز سر خرقه بینداز و برقص**

**ورنه در گوشه رو و دلچ ریا برسریگر**

در نگرش سیرسلوک عرفانی آمده که متقدمان مجلس سماع را بمفهوم وجد و سرور و پای کوبی و دست افشانی صوفیان بگونه انفرادی یا همبارشی با آداب و تشریفات ویژه برنهادند . تا آنکه به وجد می آمدند و از خود بیخود می شدند و میگفتند که هرکه از آواز خوش لذت نیابد، نشان آن است که دل او مرده است یا شنوایی درونش پوچ گردیده است .

برخی گویند سماع غذای روان است و ذکر غذای قلب ، از اینرو گهی سماع به مراد تذکر و پند و دانش خردمندان و گاهی مترادف به خیر تفسیر گردیده است.

" انجام ارکان دینی ، پیروی از مقررات قرآن ، پیروی از انبیاء و اولیاء همه گونه های کرداری است که دل به آگاهی برسد ، سالک بیدار گردد روبه نیکوکاری رود، به ذات پروردگار توجه نماید ، چم بسماع آید به قبولی اوامر حق ، انجام مراد دینی و پیروی از رهروان راه حق ، همزمان اینکه اینها راه رستگاری و مسیر ورود به خوشبختی ابدی هستند خود اینها بخودی خود خیری هستند که خداوند به بندگان ویژه بخشش می فرماید و آنکه توفیق بندگی برآیند می کند ، اینها را واجد می شود خیری در وجود او پدید می آید همین وجود خیردر او موجب می گردد که او بسماع ذات حق برسد . " (14)

**دهم نهایات (مترادف : آخر، اختتام، انتها، پایان، خاتمه، ختام، غایت، فرجام) :**

قسمی که در فوق گفته آمدیم ، عرفان یا یزدانشناسی عملی ، بیان گونه ها و مقامات انسان در سیر سلوک به سوی پروردگار ، و به تائید قول **خواجه** از اولین منزلی که عارفان آن را مقام بدایات نام می نهند آغازوتا آخرین منزل نیل به ذات حق که به مقام نهایات یا منزل توحید (حدود ها و اقصیها و اواخر ها گفته اند) تفسیرمی شود ، ادامه پیدا می کند .

نهایت از دید عرفان به کنه مطلب رسیدن و یا واقع شدن ، بدست آوردن و به چم رسیدگی و واری کردن است که بمقام استقرار وابسته می شود .

عبدالرحمان جامی ( 817 - 898 ه.ق. ) نهایت را آخرین مرتبه از مراتب قرب الهی می داند که فرازی از دلدادگی و توحید و شناخت و پژوهش است . (15)

در عرفان « نهایت » چگونگی سالک از بینمندی به ورود توحید است . این مقام مینوی سیر سلوک عرفانی خود دارای ده جزء بقرار ذیل است :

1 - معرفت ، 2 - فناء ، 3 - بقاء ، 4 - تحقیق ، 5 - تلبیس ، 6 - وجود ، 7 - تجرید ، 8 - تفرید ، 9 - جمع ، 10 - توحید اند . که با ایجاز کامل به شرح آنها می پردازیم :

### 1 - معرفت

شناخت بن واژه « تداول » دانستن و شناختن است. شناخت از دیدگاه فرزندگان و دانشمندان و رهروان راه خدا تاویل و تفاسیر مختلف دارد. و هرگروه بوجهی براساس باورها و ایقان و برداشت اندیشوی خود آنرا تفسیر و بیان میکنند.

و در ادبیات و فرهنگ فارسی شناخت ، مقام خیلی شایسته و قابل ستایش را کسب کرده است . چنانکه در سروده ها و رویکرد های فکری بزرگان ما آمده است :

**نظامی میگوید :**

نزل تحیت به زبانش رسان

**معرفت خویش به جانش رسان**

**ناصر خسرو مینویسد :**

عارف حق شدی و منکر خویش

**به تو از معرفت رسید نسیم**

**به فکر سنائی :**

ذکر او از زبان بسته طلب

**معرفت در دل شکسته طلب**

**خاقانی شروانی می فرماید :**

گویند عالمان که نکردی تو سجده ای

**نزدیک اهل معرفت این خود فسانه بود**

همچنان در متون مختلف کلام فارسی نیز مفاهیم و چم ها ، آرش ها و مراتب شناخت مانند :

شناخت استدلالی ، شناخت سُهشی ، شناخت خردورزانه ، شناخت شهودی ، شناخت کشفی و لاغیر بیان ، تفسیر و تبیین گردیده است .

**بفکر این قلم شناخت :** شناسایی ودانایی ، بینش ، آشنایی و فهمائی : از هستی و آفرینش ، انسان و جامعه ، کسب دانش ، علم و آموزش و پژوهش ، کشف راستینه های وجود و دریاقت قدرت پیوند و سرشت ترکیب مناسبات مادی و مینوی اشیاء - در بستره جنبش و سکون ، تغییر و جُود از مکانگاه بُودن بسوی شُدن بی نهایت های هستی ست .

**و بقول علی اکبر دهخدا ( 1297 - 1334 ه.ق. ) :** " و آنکه در سایه رایت دانشمندان آرام گیرد تا به آفتاب کشف نزدیک افتد به مجرد معرفت آن چندان شکوه در ضمیر او پیدا آید که او هام نهایت آن را در نتواند یافت "

**" بقول کاشانی :** معرفت عبارت است از باز شناختن دانسته فشرده در شکل تفصیل . پس معرفت ربوبیت که وابسته و مقید است به نفس ، عبارت بود از باز شناختن ذات و صفات الهی در شکل تفصیل کردار و اتفاقات و نوازل .

**خواجه در تعریف معرفت میگوید :**

معرفت عبارت است از وقوف یافتن به راستی شیئی چنانکه هست و بر سه درجه اند .

**- درجه اول :** عبارت از شناسائی زابها و فروزگان و نعمات حق متعال بدان ترتیب که اسامی آنها وسیله رسول رسیده است . و شواهد آنها نیز در یقین در وجود خلق بسبب نوری که حق متعال بخلق داده است دیده شده و عقل نیز با گسترانیدن فکر به آنها دست یافته و با حُسن اعتبار و حُسن نظر نسبت به بزرگ داشت آن قیام نموده حیات قلب هم آنرا پذیرفته است بوجهی که از این صفات و نعمات مقام یقین حاصل آمده است .

**- درجه دوم :** در این مرتبه معرفت ویژگی می یابد بمعرفت ذات باسقاط ( دور انداختنی ها ) فرق بین صفت و ذات . این معرفت بادرک مراتب فناء صفا یافته بعلم جمع استوار و بعلم بقاء کامل می گردد . عارف با بدست آوردن این معرفت مُشرف بمقام جمع است .

**- درجه سوم :** در این مقام دستیازی معرفت برای عارف مقرب با وسیله نیست . با استدلال نیست ، عارف مستغرق در معرفت است غریق بحر توحید . در این اندازه از معرفت عارف سالک از علم گذشته ، راز رسم خارج شده در شهود قرب و در پژوهش جمع است . اگر در این مقام از انانیت و خویشتن بینی سالک عارف خبری باقی باشد همان خبر او را با استدلال ، شاهد و دانش میکشاند ولی در مقام جمع که مقام فنای کامل سالک است از انانیت سالک خبری نیست . پس وقتی عارف سالک فانی گشت معرفت ویژگی می یابد بمعرفت حق . او در معرفت به دلیل نیاز ندارد ذات او دلیل ذات اوست . " (16)

با توجه به استشهاد **خواجه عبدالله پیر هرات** از آیات قرآن و تعابیر و تفاسیر آن از سیر سالک در مقام معرفت و تحقیق به این فکر می رسیم که او یکی از معانی تحقیق مقام معنوی معرفت را یقین و اطمینان قلبی می داند . یعنی تحقیق را پاک گردانیدن متعلقات در سه مرتبه : از حق ، با حق ، در حق ؛ پژوهش می کند .

در مقام تحقیق از حق ، یعنی سالک هر آنچه که از صفات دارد پاک گردد و از آن حق شود .  
در مقام تحقیق با حق ، هر صفات و دانش و معرفتی که سالک با خود نسبت میدهد به حق منتسب می  
شود.

در مقام تحقیق در حق ، همه یی ممکنه های وجودی سالک که مخلوق و تازه پدید آمده ، به قدمت  
ذات متعال معترف باشند .

## 2 - فناء :

فناء از دید دانش جامعه شناسی بمفهوم مسخ انسان در کشاکش زندگی اجتماعی مورد تأمل قرار می  
گیرد . مگر در این بخش مقوله عرفانی فناء همچو مقام معنوی سیر سالک بسوی حق در رویکرد  
های فکری عارف فرهیخته خواجه عبدالله مورد باز شناختی قرار میدهیم .

گرچه در ادبیات فارسی فناء بمعنای خلاف بقاء ، نیستی ، نابودی ، سپری شدن ، نابود شدن ، نیست  
شدن ، نیست گردیدن ، فناء فی الله ، فناء نفس شناخته شده است .

### چنانچه که حافظ میگوید :

بعد از این روی من و آینه وصف جمال

که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

و خاقانی میگوید :

پس محمد صد قیامت بود نقد

ز آنکه حل شد در فنانش حل و عقد

مگر در نگرش عرفانی **خواجه** زمانیکه سخن بر سر فناء جریان دارد هدفش فنای ذات است ، زیرا در  
فنای ذات سالک بکمال دلخواه رسیده از قید اسارت نفس آزاد میگردد.

**بقول خواجه :** " فناء در این باب اسمی است برای از هم پاشیدگی مادون حق علماً ، جحداً و حقاً و بر  
سه درجه است :

- **فناء در درجه اول** عبارت است از فناء معرفت در معروف ( فناء علمی ) و عیان در معاین ( فنای  
جددی ) و طلب در وجود ( فناء حقی ) است .

**- فناء در درجه دوم عبارت است از فناء شهود :**

در مورد خواست ( آن مشاهده ای که از شهود جستجو در خود داشت آنرا نمی بیند )  
و در مورد معرفت ( آن معرفتی که از معروف حاصل کرده بود نظرش از مشاهده آن معرفت سلب می گردد ) و در مورد عیان ( و آنچه به عیان در مورد ممکنات مشاهده کرده بود آن مشاهده نیز فانی می شود ) .

**- فناء در درجه سوم عبارت است از شهود فناء ، این فناء حقیقی است در این فناء سالک بیننده برق ذات هر چیز ، راکب بحر جمع ، سالک سبیل بقاء است . " (17)**

### **3 - بقاء :**

در فرهنگ بزرگ فارسی زبانان جهان ، مقوله بقاء به مفهوم : زیست و زندگانی ، ماندن در جهان و ناسازبه فناء ، بایستن و پایداری و همیشگی زیستن و ماندن ، پاییدن ، جاودانی ، پابندگی ، فانی نشدن ، بی مرگی ، پابستن ، هستی مقابل فنا و نیستی ، دوام ، دور بقا ؛ دوران زندگی ابدی بودن و سرمدی بودن بکار گرفته شده است . بگونه مثال تجلی این مقوله عرفانی را در سروده نغز چکامه سرای بزرگوار مان بخوانش می گیریم :

**ناصر خسرو میگوید :**

ترا خدای ز بهر بقاء پدید آورد  
ترا ز خاک و هوا و نبات و حیوان را

**نظامی مینویسد :**

ما همه فانی و بقا بس تر است  
ملک تعالی و تقدس تر است

**سعدی میگوید :**

عارفان هر چه بقایی و ثباتی نکند  
گر همه ملک جهان است به هیچش نخرند

بقاء در زبانزد رهروان راه خدا فراز است از آنکه پس از فناء از خود، خود را باقی بحق دیده و از حق بجهت فراخواندن از اسمای متفرقه که موجب تفرقه و افزونیهاست با اسم کلی که درخور همباریش - فرق است بجانب خلق بیاید و رهنمایی کند و روی بقا و راه بقا روی پیر و مرشد است که انسان کامل است و همیشه باقی بدلدادگی است . (18)

#### **بقاء در شناخت عرفانی خواجه عبدالله چنین آمده است :**

سالک وقتی وارد در مشاهدات شد و سرگرم کیفیات درون گردید باخارج و فراگرد بیرون کمتر برخورد دارد . خلوت فکری پاکیزگی درون چنان او را جذب می کند که گویی از فراگرد خارج کاملاً آزاد اما جا در ملکوت وسیر در فراخه جهان قدس دارد.

مقام گرفتن در ملکوت موجب می گردد که سالک از امتیازات ویژه کیفیات ملکوتی برخوردار می گسب کند یکی از امتیازات ممتاز آن همین درک راستی و دستیابی بقاء و ابدیت است که در مورد خود آنرا به یقین مشاهده می کند . در ملک بود ، خود را فانی میدید ، به ملکوت که رسید خود را باقی می بیند .

**بقول خواجه :** " بقاء فخری است برای آنچه باقی است ( وجه حق ) بعد از فنا می شواهد وافت آنها . " فنا رخسار بر خلق و بقاء وارد برحق است .

#### **4 - تحقیق یا بررسی و پژوهش :**

پژوهش : تفکر کردن ، دریافت راستی ، رسیدگی و واریسی کردن ، درست دانستن و باورکردن قولی یا گمانی ، راستینگی چیزی را بدست آوردن و به کنه خواست رسیدن ، پژوهش و درون کاوی و دست رسی به ماهیت و سرشت شیء ، و شناخت دقیق از قوانین پیوند هستی وجود ، واجب کردن و تأکید و تایید کردن چیزی را ، و در سنت اهل دانش بایستن مسأله به دلیل است ، و در نزد یزدان شناسان و دانشمندان آشکار شدن حق است در صور اسماء الهی .

از دید ماهیت و مفهوم واژه پژوهش و شیوه ورود آن به راستی ، کوشش و پردازش روشمند آگاهی ایست در حوزه ویژه که از آموزش و پژوهش اشیاء آغاز و به پاسخگویی به مسئله های آگاهی شناخته شده وسیر کاروان فهم و دانش منتهی میگردد.

#### **پژوهش بقول ناصر خسرو :**

آسیایی راستست این کآبش از بیرون اوست

من شنیدستم به تحقیق این سخن از راستی (19)

تحقیق در اندیشه سعدی چنین تجلی می یابد :

گشادند از درون جان در تحقیق سعدی را

چواندر قفل گردون زد کلید صبح دندانها

بلی مرد آن کس است از روی تحقیق

که چون خشم آیدش باطل نگوید

وگرچهل ساله راعقل و ادب نیست

به تحقیقش نشاید آدمی خواند

درنگارستان صورت ترک حظ نفس کن  
تا شوی در عالم تحقیق برخوردار دل

مگر از دید عرفانی خواجه : باورمند است که ، سالک در پژوهش باید پاک و مجرد گردد از آنچه شائبه و انتساب بدان میرود . او میگوید که پایان یافتن میدان پژوهش در وقتی است که فکرشود سالک از میان برخاسته است در این اندیشه نسبت سلب میگردد هیچ ، کنیه از حق ، بحق و در حق منتفی است چه این سخنها و اشارات و شهادات از فکر غیر بوجود می آید . چم در مقام پژوهش شهادت افت ، گزاره های نادرست ، اشارات فانی می شوند . به اندیشه او درجات تأمل باز بینی سه اسم است و میگوید : (20)

بررسی اجمال نمودن همراه شده تو است - از حق ، سپس بحق ، سپس در حق ؛ او افزوده می کند :  
- درجه اول اجمال و مجرد همراه شده تو از حق آن است که دانش تو در دانش حق وارد نگردد ( دانش حق را بشمار دانش خود نگذاری ، دانش از او ست نه از تو ) .

- درجه دوم اجمال همراه شده گزاره از آن است که شهود تو با شهود حق در درگیری و برخورد نباشد ( شهودی که واجد آن هستی از آن حق بدانی در نسبت آن در مقام ستیزه گری نباشی ) .

- در درجه سوم اجمال همراه شده گزاره از آن است که رسم تو با سبق ازل در درد سردادن نباشد ( فکر نشود آنچه واجد آن شده ای و رسم تو بشمار آید با آنچه بر سبق برنامه آن ریخته شده مغایر است ) .

## 5- تلبیس :

تلبیس در زبان شناخت عرفانی بمفهوم آمیختن و مبهم کردن کار و درهم و مشتبه ساختن امور و فریب دادن ، آمده است . (21)

کاربرد اخلاقی تلبیس در عرفان متوجه اهل سلوک می گردد . زمانیکه سالک در مقام مینوی سیر بسوی حق ، خوی و منش شایسته خود را با سررشتهها و فروزگان ناپسند می پوشاند ، میگویند که تلبیس می کند .

از بینش **خواجه عبدالله** ، تلبیس بمفهوم لباس پوشیدن ، در اینجا هدف از لباسی است که ممکنات در بردارند رویه ای وقشری نشان میدهند که مغایر با دنیای درون آنهاست . چم غیر حق در لباس حق ظاهر گردد و درست را غیر آنچه هست جلوه دهد .

او میگوید : " تلبیس کنایه است از موجودی قائم بشاهدی معار و دیباچه ایست برای سه مفهوم .



- مفهوم اول تلبیس از حق است بر اهل تفرقه بسبب نشانه های وجود که زمان ، مکان و سبب را در امور خلق دخالت داده ، فرهنگ را بوسیله ، پیشآمد ها را بدلیل ، دساتیر را بشوند ها ، انتقام را بجنایات ، پاداش را ببندگی بیان نموده خرسندی و خشم خود را که تجلی گاه خوشبختی و سنگدلی و موجب بهم رسیدن و جداساختن هستند از خلق پنهان کرده است .

- تلبیس در مفهوم دوم وابسته به اهل غیرت است. اهل غیرت اوقات را مخفی ، کرامات را کتمان ، بجهت خرد بیمار و چشم کلیل دیگران به کسب پرداخته ، باسبب متوسل شده بشواهد و آلات تمسک میجویند .

اهل غیرت در باور ، در سلوک ، در بررسی نگری ، درست دارند و از اینکه تلبیس نموده ملبس به لباس اهل تفرقه و اسباب شده اند از جانب خدای توانا برای آنان بخشایشی هستند .

- تلبیس در مفهوم سوم اهل تمکن است که از جهت دلسوزی با اهل عالم تلبیس نموده باسبب متوسل میشوند . این تلبیس ویژه به انبیاء بعداً به ائمه دارد که اشارات شان بذات و حکمشان صادر از مقام جمع است . " (22)

**و در متون فارسی نیز تلبیس به مفاهیم :**

تزویر کردن و خلاف پیشنهاد کردن ، در آمیختن و پنهان داشتن مکر و زشتی از کسی ، پوشیدن راستی و بیان خلاف ماهیت چیزی ، فریب و نیرنگ و مکر و کذب دروغ و فسون و ریا و بهانه و آرایش و فساد و تکذیب و ناراستی و اغتشاش ، نهفتن راستینه چیزی از خلق و اجرای کردار خلاف آن ، چاره و تغابن ، نفاق و غل و غش در کارها تعبیر و تفسیر شده است .

چنانچه در کتاب « سند باد نامه » **خواجه عمید ابوالفوارس قناوزی** مینویسد : " به تلبیس دست ابلیس فروبستی و به ترفند پای دیو در بند کردی . " (23)

**ناصر خسرو** در مورد میگوید :

یکی سخت بپرسم به رمز ، بی تلبیس

که آن برون برد از دل خیانت و پیسی

**نظامی** تلبیس را این قسم میداند :

به تلبیس آن توانی خورد از این راه

کز آن طبل دریده خورد روباه

## **6 - وجود :**

مادر بخش های مختلف پژوهش و تدقیق خود در بیان توحید و وحدت وجود راجع به وجود و هستی از نگرش متفاوت کنکاشی داشته ایم . اما در این قسمت میخواهیم بگونه ویژه در مورد « وجود » درک گونه های فرهنگ عرفانی مان را به بیان گیریم .

یاد آور باید شد که آگاهیدن ، شناساندن و تفاسیر زیاد در مورد « وجود » در متون فارسی مانند :

– لغت نامه دهخدا ، فرهنگ فارسی معین ، کشف اصطلاحات الفنون ، اقرب الموارد ، غیث الغات ، دائرة المعارف بزرگ اسلامی – آندراج ، ناظم لاطباء وبرهان قاطع و ووانجام پذیرفته که بیان آنها از توان پژوهش ما بیرون است .

مگر ما در این مرتبه ، « وجود » را بگونه مقام مینوی سیر سالک بسوی ذات حق از دیدگاه کلام خردمندان عرفانی ، موجودات را همه یک وجود خدای پاک و منزله دانستن و وجود ماسوی را تنها ارزشها شمردن به تأمل می گیریم .

« وجود » بمفهوم هستی و هست بودن ، زوال نیستی ، موجود ، مقابل نبود، ذات ، نفس ، کس ، نفر ، تنه ، وجود آنچه که سلب جزو مفهوم آن نباشد و مقابل آن نابودی است که سلب جزو مفهوم آن است .

وجود آنچه پابرجا بودن آن برای ستوده شده وابسته باشد به وجود آن برای ستوده شده ، بقول جنید **بهاوندی** (فوت 297 یا 298 هـ. در بغداد ) " ... که گوید: بدان که توحید مباین (مترادف) است با « وجود » او و « وجود توحید » مباین (مترادف) است با علم او پس **توحید بدایت** است و « وجود » **نهایت** است و شوروشوق میانجی است میان آن دو .

" ... هر پدیده مادی در ذات و جوهر خود دگرگون شونده است و وجود آن رد هر بهم زدن واجب غیر از وجود آن در اوقات دیگر است ، همان قسم که می گوئیم هر جزء واجب يك دبیره غیر از جزء دیگر آن دبیره است ، بنابراین وجود هر موجودی در این وقت غیر از وجود همان موجود است در وقت دیگر ، و بدین جهت از امتداد و ادامه وجود و جنبش هر موجود زمان نیز از آن تفکیک می شود ، نتیجه این که جمادات نیز ( مانند سایر پدیده ها ) چون وجودشان از خودشان نیست لذا دم به دم در **وجود** و هستی نیازمند به خالق است و هنگامیکه خالق وقت به وقت در وجود و هستی او را ادامه داد می گوئیم جوهر و وجود این شیء همچون خود شیء نمی تواند ازلی باشد چون جنبش يك امر جانبی است که وابسته به وجود خود شیء است و چون وجود شیء وابسته به خالق است پس حرکت آن هم وابسته به خالق می باشد. " (24)

**وجود** مفهوم خیلی ژرف و پیچیده ای است که در دوره های تاریخ بشری مورد پژوهش اندیشمندان و خردورزان قرار گرفته است. در فرهنگها ، وجود بمفهوم هستی ، بودن ، راستینگی و موجود شناخته شده است . **وجود** پایه ، ریشه ، بنمایه ، اساس و شالوده **همه چیز است**. همین « **موجود وجود** » است که انسان را به شناخت ، پژوهش ، و تأمل در هستی ، خلقت و آفرینش ، وادرا می کند.

« **وجود** » از نگرش ما به مفهوم هستی مستوفا و کامل و راستینگی و فرهود بی قید و بی کران است ، که همه چیز از آن نشأت گرفته است .

**مولوی** در مورد هستی و وجود میگوید :

ما عدم هائیم و هستی هانما

تو وجود مطلق و هستی ما

\*\*\*\*

**خواجه** با آموزش این اندیشه که سالک به راستی وجودی ندارد وجودش خیالی و پنداری است و وجود یکی بیش نیست خود دست یافتن بوجود و رسیدن به راستینگی اشیاء است میگوید :

" وجود حق ، وجود فانی در حق ، وجود دانش ازلی حق .

– ... مفهوم اول از وجود ، دانش ازلی است ، که دانش ذات حق است که از همسخی با حق کشف شده ، برنده شواهد و دانش استدلالی است .

– مفهوم دوم از وجود ، خدای والا است که در اندازه اشاره نیست و با وجود سروری و فرهنگدی فکر هر وجودی پندار و خیال است .

– مفهوم سوم از وجود، مقام نیستی رسم وجود سالک است در وجود حق بسبب استغراق در اوقیانوس ازلیست حق ... " (25)

## 7- تجرید :

در مفهوم لغوی مجرد ساختن ، پیراستن ، درست کردن و تنهایی گزیدن، فرایند اکتفا، فشرده سازی، و ایجاز آگاهی از راه شناسائی، استخراج، جداسازی و پنهان سازی جزئیات از کلیات ، برهنه کردن چیزی را از زوایدی که بر آن باشد ، برکندن موی را از پوست ، برهنه کردن زمین از نبات و لاغیر را تجرید نامیده اند. و در نگرشی تکنیکی تجرید را باید زیر ساخت و منبع اساس سادگی و زیبایی در تفکر و اندیشه ورزی ، زبان ، منطق (فرنود) ، ریاضیات (رایشگری) ، فرزانهگی و هنر دانست .

از دیدگاه تصوف و عرفان (یزدانشناسی) تجرید برش وابستگیها قشریست و تفرید برش وابستگیهای درونی ، عارفانی که به تجرید ارواح از بدن و پیوستن آن به جهان ارواح قائلند و در آن مقام مینوی سیر سلوک حالت وجد و لذت ویژه ای برای آنان روی می دهد در مرتبه رد خلاق و علایق و عوایق و تفرید از خودی قرار گرفته اند .

**شهاب الدین سهروردی (587 هـ . ق .)** در مورد می گوید :

" بر حسب اندیشه دانشمندان همچنانکه تن های آدمیان را نفس گویایی ایست ، افلاک نیز نفوس گویایی زنده دانا دارند که پیوسته شیفته و مشتاق مبدأ خویش و همواره در وجد جاویدان و لذت متواتر و پیاپی باشند . و این لذت از نفس گویایی آنها به ابدان (دودمان ، تبار و خاندان ) شان نیز سرایت می کند و از اینرو اجسام و یا بدن های آنها مانند ابدان اصحاب تجرید در حرکت است . " (26)

مگر تجرید در سلوک از خود رهائی و بی بینش شدن در کردار و رفتار است .

تجرید بمفهوم رها کردن خواستها و نیاز های دنیای نفسانی بیرونی و نفی خواهشهای مادی و مینوی دنیای درونی است . و سالک راستین در مقام تجرید کسی است که در مقام مجرد سیر سلوک از دنیا جوینده اشتباهی نباشد بلکه سیر رفتارش در این منزل به پیشگاه باری تعالی متقرب باشد .

اولا تجرید شوازه هر چه هست

وانگهی از خود بشو یکبار دست (27)

**خواجه** تجرید را چنین تفسیر می کند . تجرید متفرق شدن از شهود شواهد است در سه مرحله از مقام معنوی سالک :

1 - مجرد نمودن کشف است از کسب یقین . هنگامیکه سالک وارد فاز کشف می شود . ... پایبند به این یقین باشد که آشکار شدن تجلیات حق بردل موجب نابود شدن رسوم اوست .

کسب یقین کردن شوائبی است از شوائب نفس که نفس را استوار می کند و دال بر انانیت ( منیت و خویشتن بینی ) سالک است .

2 - مجرد کردن ذات جمع است از درک علم . رسیدن بمقام جمع نه برای این باشد که از حق متعال درک علم کند . درخواست علم در نفس سالک نقل از آن می کند که نفس سالک هنوز در مسند عزت باقی و در انانیت استوار است . علم را برای مقاصد سوء خویش جستجو می کند نه برای روشنائی و نابودی رسوم .

3 - این مقام از مجرد رهائی از مشاهده تجرید است . مشاهده تجرید نقل از وجود انانیت و رسم سالک است و بقول **خواجه** باید سالک از مشاهده تجرید نیز رهایی یابد .

## **8 - تفرید :**

واژه تفرید در فرهنگ فارسی از قرن چهارم متداول بوده است . برخی دانش پژوهان و عارفان و صوفیه گفته اند که مقام تجرید رها کردن دنیا و **مقام تفرید** نفی خود نفس است . و برخی باور مند اند که ذکر و خلوت و نیایش در رسیدن به منزل تفرید کافی نیست ، و مجاهدت مستدام دررد اندیشه ها ، و ترک خُلق و خوی و مآلوفات لازمه رسیدن به مقام تفرید است . بنابر این **منزل تفرید** در مقام بالاتر از تجرید قرار دارد .

تفرید در فرهنگ عرفانی دورگزیدن سالک بجهت امر و نهی خدا چم تنها ماندن با حق در همه چگونگی و رهائی از کلیه شوائب و وابستگیها می باشد .

اما در لغت به مفهوم یگانه کردن ، از مردم بکنار رفتن ، گوشه گرفتن و تنها ماندن است .

**خواجه** در کتاب منازل السائیرین مقام تفرید را در سه مرتبه باز شناخته است . :

– سالک در مقام اول رو بحق دارد چم حصررها کردن اشاره است بحق ،

- در مقام دوم با حق است چم حصر اشاره است ببررسی سلوک ،  
 - در مقام سوم از حق روبرخلاق دارد ( برای هدایت ) - چم حصر اشاره است بقبض غیرت ( سالک بقبض و اختیار حق نظر اندازد ) توجه کند که او را خالق متعال از بین خلق برگزیده است .  
 مگر در کتاب « صد میدان » **خواجه عبدالله مقام تفرید** را بقسم ذیل تفسیر نموده است :  
 " ... حقیقت تفرید یگانه کردن همت است . واقسام تفرید سه است :

**یکی در ذکرست ، یکی در سماع** (وجد و سرور ، آواز و شنوایی و دست افشانی و پایکوبی) ، **وسومی در بینایی و نگرستن** .

در ذکر آنست که در یاد وی نه بریم باشی از چیزی جز از وی ، و نه در جستجوی چیزی باشی جز از وی ، و نه در کوشیدن چیزی باشی بجز از وی .

**و در سماع آنست** که در گوش و سر از سه ندای وی بریده نیاید : یک ندای باز خواندن با خود در هر نفسی ؛ دیگر ندای فرمان بخدمت خود در هر سمتی ؛ سوم ندای نیکویی و نر می در هر چیز .

**و در بینایی و نگرستن آنست** که نگرستن دل از وی بریده نیاید ، و نشان آن سه چیز است : یکی آنکه گردش چگونگی مرد را بنگر داند ، و دیگر آنکه تفرقه دل بهیچ شاغل مرد را در نیابد ، سوم آنکه مرد از خود بیخبر ماند. " (28)

## 9 - جمع :

جمع در زبان فارسی در بردارنده مفهوم بن واژه و اسمی است و به مفهوم گروه مردم ، گرد کردن ، گرد آوردن ، فراهم نمودن ، فراهم کردن ، زفاف کردن ، جوش آمدن ، آمیخته شدن و اسم واحد را جمع کردن چم (یعنی) جمع مفرد است - جمع آن جموع ، کلمه ای که بر دو بیبالا دلالت کند - بکار رفته است .

در مقامات معنوی **خواجه عبدالله** - جمع بمفهوم اشاره است بحق بدون خلق . سالک در این مقام با دو سوژه متقابل روبرو است یک سوژه جمع و یک سوژه تفرقه . در راه در تفرقه است در منزل در جمع . در راه خلق را جدا از خدا می بیند ، در جمع تنها خدا می بیند .

بقول برخی عرفا سالک تازمانیکه بخود نگاه می افکند در تفرقه هست و هنگامیکه بذات حق نگاه دارد در مقام جمع است .

**بقول خواجه** : جمع سرآغازی است برای مقامی که آن مقام زایل میسازد تفرقه را ، جدا می کند اشاره را . برمی دارد از آب و گل سالک را ( سپس از ریشه ها تمکین و نفی تلوین ) دور می دارد او را از شهود ( دو دیدن و یا دوگانه پرستی) پاک می سازد شهود مشاهده او را نفی می کند از او ساهش از کار افتاده شدن را . مقام جمع آخرین مسیر سالک است که سالک در این مسیر به بحر توحید نزدیک است **بقول خواجه نصیر الدین توسی (29)** : " در این مقام همه اوست و غیر او نیست نه واصفی نه موصوفی، نه سالکی نه مسلوکی، نه عارفی نه معروفی و این است مقام وقوف بر آستان حق. "

## 10 - توحید :

توحید بمفهوم آخرین منزل مقامات مینوی سیرسالک بسوی حق مدخلی برای باز بینی قرار می گیرد .

**توحید :** توحید یگانه گردانیدن ، یکی کردن ، وصف نمودن است و در لغت حکم به واحد بودن شئی است ، یکی گفتن، یکی دانستن و یکی گفتن خدای را و گرویدن به یگانگی او تعالی . یکی گفتن و یکی دانستن و یکی دردل اعتقاد کردن ، یگانگی و اقرار به وحدانیت خدای تعالی جل شأنه ، به خدای یگانه ایمان داشتن، یگانه پرستی ، یکتاپرستی ، علم به اینکه او خدا یکتاست .

**سعدی** در باره میگوید :

روی از خدا به هرچه کنی شرک خالص است

توحید محض کز همه رو در خدا کنیم

و توحید در نگرش سالکان ، آزاد ساختن دل و تجرید او از آگاهی به غیر حق سبحانه و تعالی (30)

**خواجه** می گوید توحید : باور به یگانگی خداوند و نفی هرگونه شریک برای او را گویند. وخواجه آنرا به سه وجه تقسیم مینماید :

1 - توحید عامه که با شواهد درست می گردد گواهی به یگانگی خدای یکتاست که مورد پرستش جز او نیست خدائیکه زائیده نشده و نمیزاید بی انباز ( شریک ) است . خدائی است که از هر بدی و کاستی منزّه ، از همه بالاتر و ولاتر است .

2 - توحید خاصه که باحقیق تثبیت می گردد . با اسقاط اسباب و وسائل و باگذشت از تزاحم عقول و باقطع تعلق از شواهد است . باین معنا که سالک درشهادت بتوحید بدلیل محتاج نباشد ، در توکل ، بسبب نیازی پیدا نکند ، و برای نجات خویش بوسیله توسل نجوید .

3 - توحید خاص خاصه که قائم بوجود قدیم حق متعال است . و آن توحید سزاوار شأن کبریائی سروری اوست . (31)

- 1 - رساله « صد میدان » ، خواجه عبدالله انصاری ، باهتمام قاسم انصاری ، چاپ دوم 1360 خورشیدی ، صص 16 - 17 .
- 2 - خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرین، با شرح کمال الدین عبدالرزاق قاسانی، تصحیح : محسن بیدارفر، انتشارات بیدار، چاپ دوم، قم 1381، صص 18 - 19 .
- 3 - مقامات معنوی خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بینا ، ج 1 ص 31
- 4 - مقامات معنوی خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بینا ، ج 1 ص 37 ، 46 .
- 5 - مثنوی معنوی ، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی مولوی ، ، از نسخه نیکلسون ، مقدمه دکتر حسین محی‌الدین الهی قمشه ای ، چاپ پنجم 1386 ، دفتر پنجم ص 834 : قصه قوم یونس و دفتر چهارم ص 726 ، بیان حدیث انی لاستغفرالله... و دفتر پنجم 863 توبه نصح .
- 6 - مجله علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه شیراز، شماره 1 و 2، سال 69-70، توبه در اشعار حافظ.
- 7 - مقامات معنوی خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بینا ، ج 1 ص 51 .
- 8 - شاهنامه فردوسی ، بتصحیح ژول مُول ، تهران 1379 ، چاپ پنجم ، ص 3 .
- 9 - مقامات معنوی خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بینا ، ج 1 . 61 - 62 .
- 10 - دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، مؤلف : آندراج ، سال 1888 میلادی، هند ، در سه مجلد.
- 11 - مقامات معنوی خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بینا ، ج 1 . 83 .
- 12 - مقامات معنوی خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بینا ، ج 1 . ص 89 - 90 .
- 13 - رجوع شود به : لغت نامه دهخدا .
- 14 - مقامات معنوی خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بینا ، ج 1 . ص 91 .
- 15 - عبدالرحمان جامی ، 1356 ش ، ص 153 .
- 16 - مقامات معنوی خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بینا ، ج 4 ، صص 81 - 88 .
- 17 - مقامات معنوی خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بینا ، ج 4 ، صص 92 - 93 .
- 18 - فرهنگ فارسی دهخدا . رجوع شود به : کتاب کشف اصطلاحات الفنون ، تألیف محمد علی فرزند علی التهانوی .
- 19 - دیوان ناصر خسرو قبادیانی بلخی ، با مقدمه : سید حسن تقی زاده ، تهران ، چاپ اول 1381 شمسی ، ص 440 .

- 20 - مقامات معنوی خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بینا ، ج 4 ، صص 103 - 104 .
- 21 - کتاب تاریخ بیهقی ، مؤلف : ابوالفضل بیهقی ج 2 ، ص 562 .
- 22 - مقامات معنوی خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بینا ، ج 4 ، صص 108 - 109 .
- 23 - کتاب سند باد نامه ، ص 238 ، - سندباد نامه داستانی قدیم بود که آنرا از موضوعات سندباد حکیم هندی می‌دانسته‌اند. این کتاب نخست به دستورنوح بن منصور سامانی بوسیله خواجه عمید ابوالفوارس قنوزی به فارسی ترجمه شد و آن را به عربی نیز ترجمه کردند تحت عنوان « حکایة الملك المتوج مع امراة الملك و الحکیم السندباد و سبع الوزراء و حکایة کل واحد منهم » . نسخه عربی این کتاب در استانبول به طبع رسیده .
- ترجمه‌ای فارسی از سندبادنامه بوسیله محمد فرزند علی ظهیری سمرقندی که در قرن ششم هجری می‌زیسته چاپ شده است، ارزقی شاعر این داستان را به نظم در آورده است. تصحیح دیگری در سال 1381 توسط مکز پژوهشی میراث مکتوب و با همکاری مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها به چاپ رسیده است. این کتاب توسط محمد باقر کمال الدینی تصحیح شده است.
- 24 - رجوع شود به تارنمای :  
www.tebyan.net/index.aspx?PID=46778&PageSize=10&PageIndex=9&SID=94 - 59k -
- 25 - مقامات معنوی خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بینا ، ج 4 ، صص 119 - 120 .
- 26 - کتاب : « حکمت اشراق سهروردی » ، نویسنده : سید یحیا یثربی ایران - قم ، ص 269 .
- 27 - ازعارف و شاعر اسیری لاهیجی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، مؤلف : آنندراج ، سال 1888 میلادی، هند ، در سه مجلد.
- 28 - صد میدان ، تألیف : خواجه عبدالله انصاری ، باهتمام قاسم انصاری ، تهران - چاپ دوم 1360 خورشیدی ، ص 56 .
- 29 - محمد بن حسن جهرودی توسی مشهور به خواجه نصیرالدین توسی در تاریخ 15 جمادی الاول 598 هجری قمری در توس ولادت یافته است. او به آموزش دانش تمایل زیادی داشت و از دوران کودکی جوانی در دانش ریاضی و نجوم و حکمت سرآمد شد و از دانشمندان معروف زمان خود گردید. توسی یکی از سرشناس‌ترین و با نفوذترین چهره‌های تاریخ فکری حکمت خراسان است. علوم دینی و علوم عملی را زیر رهنمایی پدرش و منطق و حکمت طبیعی را نزد خالویش بابا افضل ایوبی کاشانی آموخت. تحصیلاتش را در نیشابور به اتمام رسانید و در آنجا به عنوان دانشمندی برجسته شهرت یافت. خواجه نصیرالدین توسی را دسته‌ای از دانشوران خاتم فلاسفه‌ای و گروهی او را عقل حادی عشر (یازدهم) نام نهاده‌اند.
- 30 - دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، مؤلف : آنندراج ، سال 1888 میلادی، هند ، در سه مجلد.
- 31 - مقامات معنوی خواجه عبدالله انصاری ، بقلم محسن بینا ، ج 4 ، صص 132 - 133 .